



تفسیر قرآن کریم (۱۷)

امام خمینی (ره)

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سورة كهف

﴿فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا

(كهف، ۶/۱۸)

الحديث أسفا﴾

انبیاء عظام مظاهر رحمت حق - جلّ و علا - هستند. چنانچه خدای تعالی معرفتی رسول اکرم ﷺ را فرموده در آخر سورة توبه که خود، سورة غضب است، به این نحو: «لقد جائکم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم» (توبه، ۱۲۸/۹) و در شدت شفقت و رأفت آن بزرگوار بر همه عایله بشری بس است، آیه شریفه اوایل سورة شعراء که فرماید: «لعلک باخع نفسك الاّ یکنوا مؤمنین» (شعراء، ۲/۲۶) و در اوایل سورة كهف که فرماید: «فلعلک باخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث

اسفا». سبحان الله، تأسف به حال کفار و جاحدین حق و علاقه مندی به سعادت بندگان خدا، کار را چقدر به رسول خدا ﷺ تنگ نموده که خدای تعالی او را تسلیت دهد و دل لطیف او را نگهداری کند که مبادا از شدت هم و حزن به حال این جاهلان بدبخت، دل آن بزرگوار پاره شود و قالب تهی کند.^۱

حالا که تشریف می برید و می خواهید مردم را هدایت کنید، به اسم رب هدایت می کنید یا به اسم نفس که همان به اسم شیطان است؟ ببینید با آقایانی که در محل هستند، شما چه جور رفتار می کنید؟ ما فرض می کنیم که شما در محل که رفتید بعضی از اشخاص منحرف هستند، پیغمبر اکرم ﷺ برای همین ها غصه می خورد، برای همین مردم منحرف غصه می خورد «فلعلک باخع نفسک» اینکه مومن نشدند، همچون غصه ای که مثل اینکه می خواهی خودت را بکشی. ما فرض می کنیم که شما وقتی که رفتید يك انحرافات دیدید، انحرافات را با انحراف خیال نکنید اصلاح بکنید. انحراف نمی تواند انحراف را مستقیم کند. انحرافات را با نور هدایت خدا و به اسم ربك مستقیم کنید.^۲

پیغمبر اکرم ﷺ برای خاطر اینکه این کفار مسلمان نمی شدند و اعتنا به این مسایل را نمی کردند، غصه می خورد. «فلعلک باخع نفسک» که بر آثار تو اینها توجه نکردند. در هر صورت انبیا آمدند که همه مردم را آدم کنند، علم انبیا علم آدم سازی است. قرآن هم يك کتاب آدم سازی است.^۳

اسلام آمده است برای همه بشر و می خواهد همه بشر را وارد کند در سعادت، در قرآن که به پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: «که تو چرا این قدر غصه می خوری برای اینهایی که مسلمان نمی شوند.» پیغمبر غصه می خورد برای کفار، کفار که نمی آیند. در يك جنگی که يك دسته ای را اسیر کرده بودند و بسته بودند و می آوردند، فرمود که ببین، ما با زنجیر می خواهیم اینها را به بهشت ببریم، اینها را ما اسیر کردیم، آوردیم آدمشان کنیم و بفرستیمشان به بهشت. پیغمبر و همین طور سایر پیغمبرهای آسمانی اصلاً بنایشان بر این است که همه بشر را سعادت مند کنند، هیچ نظری ندارند که يك ناحیه ای باشد و يك ناحیه دیگر، در عین حالی که خوب پیغمبر اکرم عرب است و عربستانی است، لکن می فرماید: هیچ عربی بر هیچ عجمی تفوق ندارد و هیچ عجمی هم بر هیچ عربی. میزان، اطاعت خداست و تقواست.^۴

پیغمبر اکرم برای این کافرهایی که مسلمان نمی شدند و مؤمن نمی شدند

غصه می خورد، در آیه شریفه هست که: «مثل اینکه می خواهی خودت را هلاک کنی برای اینها، می خواست که همه عالم به نور برسند، مبعوث شده بود برای اینکه همه این هیاهوهای که در دنیا هست و این هیاهوها برای خود است، برای رسیدن به قدرت خود است، این هیاهوها را از بین ببرد و یک خداخواهی در مردم ایجاد کند، توجه به نور ایجاد کند.»^۵

پیغمبر غصه می خورد برای اینکه دعوت می کند و اجابت کم می شود. «فلعلک باخع نفسک» و یکی از غصه های انبیا هم همین است که تعلیماتشان را نتوانستند به ثمر برسانند، به آن طوری که تعلیم اقتضا می کند. پیغمبر می خواست همه مردم را علی بن ابیطالب کند ولی نمی شد.^۶

آن قدر پیغمبر غصه می خورد به اینکه این مردم هدایت نمی شوند که خدا به او تسلیت می فرماید: «فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحدیث اسفا.» قضیه، قضیه ایمان است نه قضیه گرفتن یک جایی و سلطه پیدا کردن به یک کشور. قضیه این است که ایمان بیاورند.^۷

رسول اکرم ﷺ برای این غصه می خورد، که در وحی هم به او گفته است که: «مثل اینکه تو خودت را داری به کشتن می دهی که اینها ایمان نمی آورند.» این نظر این بود که اینها را آدم کند. هر کس که آدم می شد، یک بشارتی برای رسول اکرم یا انبیا بود و اما اینکه بخواهند که کشوری را بگشایند و بخواهند یک فرض کنید که - بلوکی داشته باشند و این حرف های نامربوطی که بین اصحاب طاغوت هست، اینها در بین انبیا مطرح اصلاً نبوده، اصلاً مطرح نیست. عالم طبیعت پیش انبیا مطرح نیست. آمدند این طبیعی ها را، این موجودات طبیعی را از اینجا بکشندشان، ببرندشان طرف یک ممالک دیگر، یک عالم دیگر و آنچه در وهم من و شما نمی آید.^۸

انبیاء در عین حالی که تبارک و تعالی می فرماید: «که چرا این قدر خودت را به زحمت می اندازی، چرا این قدر خودت را می خواهی بکشی که اینها ایمان نمی آورند.» آن قدر عاطفه داشته است و آن قدر دلش می خواسته است که مردم صالح بشوند، خوب بشوند، لکن وقتی که می دید که فلان جمعیت اگر باشند مردم را به فساد می کشند، شمشیر او همان چاقوی طیب است. او طیب عالم است و طیب جامعه است و جامعه را باید با حسن نیتی که دارد اصلاح بکند.^۹

چرا یک نره از آن چیزی که در دل انبیا بود، در دل ما نباشد، «فلعلک باخع

نفسك» شاید تو می خواهی خودت را هلاک کنی! غصه می خورد از بس برای این مردم، غصه پیغمبر برای این کفار بود، غصه می خورد که اینها نمی فهمند دارند چه می کنند، اینها دارند برای خودشان جهنم می سازند. چرا ما يك ذره ای، يك بارقه كوچكى از این نفس های مطمئنه شریف در قلب مان نباشد که برای این امت کار بکنیم نه برای خودمان؟ اگر همه کوشش کنید که برای امت کار بکنید، همه چیز اصلاح می شود.^{۱۰}

چرا پیغمبر خاتم ﷺ از ایمان نیاوردن مشرکان آن گونه تأسف و تأثر جان فرسا داشت که مخاطب شد به خطاب «فَلَعَلَّكَ بَاخِعَ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ أِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ اسفا»، جز آنکه به همه بندگان خدا عشق می ورزید و عشق به خدا، عشق به جلوه های او است. او از حجاب های ظلمانی خود بینی ها و خودخواهی های منحرفان که منجر به شقاوت آنان و منتهی به عذاب الیم جهنم که ساخته و پرداخته اعمال آنان است رنج می برد و سعادت همه را می خواست، چنانچه برای سعادت همه مبعوث شده بود و مشرکان و منحرفان کوردل با او که برای نجات آنان آمده بود دشمنی می کردند.^{۱۱}

پیشکش

انبیا مظهر رحمت حق تعالی هستند، می خواهند که همه مردم خوب باشند، می خواهند همه مردم معرفت الله داشته باشند، می خواهند همه مردم سعادت داشته باشند. وقتی می بینند که این مردم دارند رو به جهنم می روند، آنها افسوسش را می خورند. در قرآن هم اشاره ای به این هست، «فَلَعَلَّكَ بَاخِعَ نَفْسِكَ»؛ این که اینها مؤمن نشدند. مسأله این است که همه به دنبال این بودند که مردم را آشنا کنند با خدا.^{۱۲}

﴿وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً

و لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا

(کهف، ۴۹/۱۸)

يُظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾

عذاب این عالم خیلی سهل و آسان است؛ ادراك تو در این عالم ناقص و کوتاه است. همه آتش های این عالم را جمع کنند روح انسان را نمی تواند بسوزاند؛ آنجا آتشش علاوه بر اینکه جسم را می سوزاند، روح را می سوزاند، قلب را ذوب می کند، فؤاد را محترق می نماید. تمام اینها را که شنیدی و آنچه تا کنون از هر که شنیدی جهنم اعمال تو است که در آنجا حاضر می بینی که

خدای تعالی می فرماید: «و وجدوا ما عملوا حاضراً» یعنی «یافتند آنچه کرده بودند حاضر». اینجا مال یتیم خوردی، لذت بردی، خدا می داند آن صورتی که در آن عالم از آن در جهنم می بینی و آن ذلتی که در آنجا نصیب تو است چیست؟ اینجا بدگفتی به مردم، قلب مردم را سوزانیدی، این سوزش قلب عباد خدا را، خدا می داند چه عذابی دارد در آن دنیا؛ وقتی که دیدی، می فهمی چه عذابی خودت برای خودت تهیه کردی. وقتی غیبت کردی، صورت ملکوتی او برای تو تهیه شد، به تو رد می شود؛ با او محشوری و خواهی عذاب آن را چشید. اینجا جهنم اعمال که جهنم سهل و آسان و سرد و گوارا و مال کسانی است که اهل معصیت هستند؛ ولی برای اشخاصی که ملکه فاسده و رذیله باطله پیدا کردند، از قبیل ملکه طمع، حرص، جحود، جدال، شره، حب مال و جاه و دنیا و سایر ملکات پست، جهنمی است که نمی شود تصور کرد؛ صورت هایی است که در قلب من و تو ظهور نمی کند که از باطن خود نفس ظهور می کند که اهل آن جهنم، از عذاب آنها گریزان و به وحشت هستند.^{۱۳}

اگر پرده برداشته شود، معلوم می شود که صورت این اسارت در تحت قیود و کُند و زنجیرهای شهوات و هواهای نفسانی چه صورتی است. شاید این سلسله ای کلاطولش هفتاد ذراع است و خدای تعالی از آن اطلاع داده و آن حبس و غلی که برای ماست، در این دنیا صورت همین اسارت و رقیّت در تحت فرمان شهوت و غضب باشد. خدای تعالی فرماید: «و وجدوا ما عملوا حاضراً» [و یافتند آنچه کرده بودند حاضر]. و فرماید: «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت.» (بقره، ۲/۲۸۶) آنچه به ما می رسد در آن عالم، صورت اعمال خود ماست.^{۱۴}

صورت بهشت و جهنم جسمانی، همان صور اعمال و افعال حسنه و سیئه بنی آدم است که در آن عالم به آنها رجوع کنند؛ چنانچه در آیات شریفه نیز به آن اشاره و تلویح شده؛ مثل قول خدای تعالی: «و وجدوا ما عملوا حاضراً» و قوله: انما هی اعمالکم ترد الیکم.^{۱۵} و تواند بود که عالم بهشت و جهنم دو نشئه و دار مستقلی باشند که بنی آدم به حرکات جوهریه و سوقهای ملکوتی و حرکات ارادیه عملیه و خلقیه به سوی آنها مسافرت می کنند، گر چه هر یک از آنها حظوظشان از صور اعمال خودشان باشد.

و بالجمله، عالم ملکوتِ اعلی، عالم بهشت است که خود عالم مستقلی است و

نفوس سعیده، سوق [داده] می شود به سوی آن؛ و عالم جهنم، ملکوت سفلی است که نفوس شقیه به سوی آن مسافرت کند. ولی آنچه به آنها در هر يك از دو نشئه رجوع می کند، صورت بهیهٔ حسنه یا مولمهٔ مدهشتهٔ اعمال خود آنها است. و به این بیان جمع بین ظواهر کتاب و اخبار که به حسب ظاهر متخالف نماید، شود و نیز موافق با برهان و مسلک اهل معرفت است.^{۱۶}

با نظری توان گفت سلوك الى الجنة نیز منسوب به عید است: «و وجدوا ما عملوا حاضراً.» «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره. و من يعمل مثقال ذرة شراً يره.» (زلزله، ۷/۹۹) و با نظری توان گفت سلوك الى العلم نیز به تأیید و توفیق حق و منسوب به ذات مقدس است: «قل كل من عند الله» (نساء، ۷۸/۴)^{۱۷}

بدان که از برای نماز غیر از این صورت، معنایی است و غیر از این ظاهر، باطنی است؛ و چنانچه ظاهر را آدابی است که مراعات نمودن آنها یا موجب بطلان نماز صوری یا نقصان آن گردد، همین طور از برای باطن، آدابی است قلبیهٔ باطنیه که با مراعات نمودن آنها نماز معنوی را بطلان یا نقصان دست دهد؛ چنانچه با مراعات آنها نماز دارای روح ملکوتی شود؛ و ممکن است پس از مراقبت و اهتمام به آداب باطنیهٔ قلبیه، شخص مصلی را نصیبی از سر الهی نماز اهل معرفت و اصحاب قلوب حاصل شود که آن قره العین اهل سلوك و حقیقت معراج قرب محبوب است. و آنچه گفته شد که برای نماز باطن و صورت غیبیهٔ ملکوتیه است، علاوه بر آن که موافق ضربی از برهان و مطابق مشاهدات اصحاب سلوك و ریاضت است، آیات و اخبار کثیره عموماً و خصوصاً نیز دلالت بر آن دارد؛ و ما به ذکر بعضی از آن، اوراق را متبرک می کنیم.

از آن جمله قول خدای تعالی است «يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امدا بعیدا.» (آل عمران، ۳۰/۳) آیهٔ شریفه دلالت کند که هر کسی اعمال خوب و بد خود را حاضر می بیند و صورت باطنیهٔ غیبیهٔ آنها را مشاهده کند. چنانچه در آیهٔ شریفهٔ دیگر فرماید: «و وجدوا ما عملوا حاضراً.» و در آیهٔ دیگر فرماید «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره.» الخ (زلزله، ۷/۹۹) دلالت کند بر آن که نفس اعمال را معاینه کند.^{۱۸}

﴿قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت﴾

(کهف، ۶۶/۱۸)

﴿رشدا﴾

از خود قرآن شریف دستور عدم وقوف و قانع نشدن به يك حدّ معین استفاده شود. در قصص قرآنیّه اشارت به این معنی بسیار است. حضرت موسی کلیم با مقام بزرگ نبوت، قناعت به آن مقام نکرد و به مقام شامخ علم خود وقوف نفرمود؛ به مجرد آن که شخص کاملی را مثل خضر ملاقات کرد با آن تواضع و خضوع گفت: «هل اتبعك علی ان تعلمن مما علمت رشدا.» و ملازم خدمت او شد تا علمی که باید استفاده کند فرا گرفت.^{۱۹}

یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده، از این صحیفه نورانیّه است اعتقاد به آن است که جز آن که مفسرین نوشته یا فهمیده اند کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست. و تفکر و تدبّر در آیات شریفه را به تفسیر به رأی که ممنوع است، اشتباه نموده اند؛ و به واسطه این رأی فاسد و عقیده باطله، قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را به کلی مهجور نموده اند؛ در صورتی که استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد. مثلاً، اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی با خضر و کیفیت معاشرت آنها و شدّ حال حضرت موسی، با آن عظمت مقام نبوت، برای به دست آوردن علمی که پیش او نبوده و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر - به طوری که در کریمه شریفه «هل اتبعك علی ان تعلمن مما علمت رشدا.» مذکور است؛ و کیفیت جواب خضر و عذر خواهی های حضرت موسی، بزرگی مقام علم و آداب سلوک متعلم با معلم را که شاید بیست ادب در آن هست، استفاده کند، این چه ربط به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد. و بسیاری از استفادات قرآن از این قبیل است.^{۲۰}

پنجم

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ (كهف، ۱۸/۱۰۳-۱۰۵)

اهل کفر و نفاق و مشرکین و ملحدین و صاحبان اخلاق زشت و ملکات پست و اهل معصیت و نافرمانی، گاهی کارشان به جایی رسد که به آن کفر و زندقة خویش یا سیئات اخلاق و موبقات اعمال خود عجب کنند و ابتهاج نمایند! خود را به واسطه آن دارای روح آزاد، خارج از تقلید و غیر معتقد به موهومات

شمارند و خویشان را دارای شهامت و مردانگی دانند و ایمان به خدا را از موهومات؛ و تعبد به شرایع را از کوچکی فکر تصور کنند و اخلاق حسنه و ملکات فاضله را از ضعف نفس و بیچارگی شمارند و اعمال حسنه و مناسک و عبادات را از ضعف ادراک و نقصان مشاعر محسوب کنند. خود را به واسطه آن روح آزاد غیر معتقد به موهومات بی اعتنای به شرایع، مستحق مدح و ثنا می دانند. خصال زشت ناهنجار در دل آنها ریشه کرده و مانوس به آنها شده، چشم و گوششان از آن پر شده، در نظرشان زینت پیدا کرده، آنها را کمال پندارند؛ چنانچه در این حدیث شریف اشاره به آن شده آنجا که فرمود: «یکی از درجات آن این است که زینت پیدا کند از برای بنده، بدی عملش و آن را نیکو ببیند.»^{۲۱} و این اشاره است به قول خدای تعالی: «افمن زين له سوء عمله فراه حسنا.» (فاطر، ۸/۳۵) کما اینکه در آنجا که می فرماید: «گمان می کند که نیکو عمل می کند.» اشاره است به قول خدای تعالی: «قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالا. الذین ضلّ سعیرهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا. أولئك الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامة و زنا.» این دسته از مردم که جاهل و بی خبرند و خود را عالم و مطلع می دانند، بیچاره ترین مردم و بدبخت ترین خلایق اند. اطبای نفوس از علاج آنها عاجزند و دعوت و نصیحت در آنها اثر نمی کند؛ بلکه گاهی نتیجه عکس می دهد. اینها به برهان گوش نمی دهند؛ چشم و گوش خود را از هدایت انبیا و برهان حکما و موعظه علما می بندند. باید به خدا پناه برد از شرّ نفس و مکاید آن که انسان را از معصیت به کفر می کشد و از کفر به عجب به کفر می کشد. نفس و شیطان به واسطه کوچک شمردن بعضی از معاصی، انسان را مبتلا کنند به آن معصیت؛ و پس از ریشه [کردن] آن در دل و خوار شمردن آن، انسان به معصیت دیگر که قدری بالاتر است در نظر از اوکی مبتلا شود؛ و پس از تکرار، آن نیز از نظر افتد و در چشم انسان کوچک و خوار شود و به بزرگ تر مبتلا شود. همین طور قدم قدم انسان پیش می رود و کم کم معصیت های بزرگ در نظر انسان کوچک می شود تا آنکه به کلی معاصی از نظرش افتد و شریعت و قانون الهی و پیغمبر و خدا در نظرش خوار شود و کارش منجر به کفر و زندقه و اعجاب به آنها شود.^{۲۲}

﴿قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا﴾

(كهف، ١٨/١٠٩)

فإذا كان أسفل العوالم و أضيقتها كذلك، فكيف الحال في العوالم المتسعة العظيمة التي لم تكن عالم الأجساد و ما فيه بالنسبة اليها الأكالقطرة بالنسبة الى البحر المحيط، بل لا نسبة بينهما؛ وليس هذا العالم في جنبها شيئاً مذكوراً؟ خدای تعالی می فرماید: (بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من بجای مرکب باشد پیش از آن که کلمات پروردگار من به پایان برسد، آب آن دریا با دریای دیگری که به کمک او بگیریم تمام می شود.) پس اگر عالمی که پست ترین و تنک ترین عوالم است این چنین باشد، در عالم های وسیعی که عوالم اجساد نسبت به آنها مانند قطره ای هستند نسبت به دریا، بلکه چنین نسبتی نیز میان آنها نبوده و این عوالم در جنب آن عالم های وسیع اصلاً قابل ذکر نیستند، چه عظمتی وجود خواهد داشت.^{۲۳}

أعلم، أيها الخليل الروحاني، وفقك الله لمرضاته و جعلك و إيانا من أصحاب شهود أسمائه و صفاته، أن هذه الخلافة من أعظم شؤونات الإلهية و أكرم مقامات الربوبية، باب أبواب الظهور و الوجود و مفتاح مفاتيح الغيب و الشهود؛ و هي مقام «العندية» التي فيها مفاتيح الغيب التي لا يعلمها إلا هو. بها ظهرت الأسماء بعد بطونها و برزت الصفات غب كمونها. و هذه هي الحجاب الأعظم الذي يعدم عنده كل صغير و كبير، و يستهلك لدى حضرته كل غني و فقير. و هذه القضاء اللاتناهي الذي فوق العرش الذي لا خلا فيه و لا ملأ. و هذه سبحات وجهه التي لو كشفت الحجب النورانية و الظلمانية، لأحرقت ما انتهى إليه بصره. فسبحان ما أعظم قدره و أجل شأنه و أكرم وجهه و أرفع سلطانه. سبوح قدوس، رب السموات الأسمائية و الأراضي الخلقية.

فيا عجباً من خفّاش يريد أن يمدح شمس الشمس الطالعة! و حرباء يصف البيضاء القاهرة الساطعة! فما أعجز القلم و البيان و أكلّ القلب و اللسان! «قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي.» فكيف بمبدأ الكلمات و مصدر الآيات! فإن أبحر الوجود و أقلام عالم الغيب و الشهود تعجز عن وصف تجلّ من تجلياته. بهر برهانه و عظم سلطانه.^{۲۴}

ای دوست روحانی که خدایت بر آنچه رضای او در آن است موفقیت بدارد و

تو را و ما را از کسانی قرار دهد که به مقام شهود اسماء و صفات نایل آمده اند، بدان که: این خلافت از بزرگ ترین شئون الهی و والاترین مقامات ربّانی است، باب ابواب ظهور و وجود است و کلید کلیدهای غیب و شهود است. این خلافت است، همان مقام عندیّتی که کلید های خزاین غیب که به جز او کسی آن را نمی داند در آن مقام است، به واسطه همین خلافت بود که اسماء حضرت حق پس از آنکه باطن بودند، ظاهر شدند و صفاتش پس از آنکه پنهان بود آشکار گردید؛ و این همان حجاب اعظمی است که هر صغیر و کبیری در نزد او معدوم و هر غنی و فقیری در پیشگاه حضرتش مستهلك است و این است همان فضای بی پایانی که بر فراز عرش است و آن جا نه خالی است و نه پر، و این است همان سبحات و جه الهی که اگر پرده هایی که از نور و ظلمت بر آن کشیده شده، به کنار رود تا آخرین دیدگاه عقل را می سوزاند، پس منزّه است خدای تعالی که قدرش چه عظیم است؟ و مقامش چه والا؟ و سلطنتش بلند پایه، بسی منزّه است و مقدس، او پروردگار آسمان های اسما است و پروردگار زمین های خلقی، شگفتا! که شب پره ای می خواهد به تنای خورشید خورشیدهای تابان پردازد و یا حربایی [آفتاب پرست] می خواهد آفتاب پرنور درخشان را توصیف نماید. و ه! که چه عاجزاند خامه و بیان و چه گنگ و لال اند دل و زبان (بگو که اگر کلمات پروردگار مرا، با آب دریا بنویسند پیش از آنکه کلمات پروردگار من پایان پذیرد آب دریا به پایان می رسد).

این آیه شریفه درباره کلمات است، تا چه رسد به میداء کلمات و مصدر آیات که دریای وجود و خامه های عالم غیب و شهود از توصیف يك جلوه از جلوه هایش عاجزاند. خدایی که برهانش استوار و سلطنتش پر شکوه است.^{۲۵}

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدِ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾
(کهف، ۱۸/۱۱۰)

دیدیم و شنیدیم اشخاص سالوس دورو که قلوب آنها پاک نبود، آخر کار رسوا شدند و آنچه می خواستند نتیجه بگیرند به عکس اتفاق افتاد؛ چنانچه به همین معنی اشاره فرموده در حدیث شریف کافی: عن جراح المدائنی، عن ابی عبد الله، علیه السلام، فی قول الله، عزّ و جلّ: «فمن كان يرجوا لقاء ربّه فليعمل

عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربّه احداً.» قال عليه السلام: الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيَةَ النَّاسِ، يَشْتَهِي أَنْ يَسْمَعَ بِهِ النَّاسُ، فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ. ثم قال: ما من عبد أسرّ خيراً فذهبت الايام أبداً حتى يظهر الله له خيراً؛ و ما من عبد يسرّ شراً فذهبت الايام ابداً حتى يظهر الله له شراً.^{٢٦}

یعنی راوی، که جراح مداینی است، از امام صادق علیه السلام نقل می کند در تفسیر قول خدای، عزّ و جلّ: «پس کسی که امیدوار ملاقات پروردگار خویش است باید به جای آرد کار نیکو، و شریک نکند در عبادت پروردگارش کسی را» که فرمود امام صادق علیه السلام: آن مردی که عمل می کند چیزی از ثواب را که خواهش نمی کند به آن کار ملاقات خدا را، فقط ملاحظه می کند پاکیزه شمردن مردم او را؛ میل دارد مردم بشنوند آنچه کرده؛ پس این کسی است که شریک قرار داده در عبادت پروردگارش. پس از آن فرمود: هیچ بنده نیست که پنهان کند خوبی را، پس بگذرد روزگار بر او همیشه، تا آنکه آشکار کند خدا از برای او نیکویی را؛ و هیچ بنده نیست که پنهان می کند شری را، پس بگذرد روزگار بر او همیشه، تا آشکارا کند خدا برای او شری را.^{٢٧}

بیشک

پس از انبیا، شأن تربیت و تعلیم با حضرات علماست که وراثت روحانی حقیقی انبیا هستند. و انبیا علیهم السلام به حسب این مقام روحانیت، مالک درهم و دینار و متوجه به عالم ملک و شئون ملکیه نبودند؛ و ارث آنها به حسب این مقام غیر از علم و معارف چیز دیگر نبوده؛ گر چه به حسب ولادت ملکی و شئون دنیوی دارای تمام حیثیات بشریه بودند: «قل انما انا بشر مثلكم.» [و] ارث آنها به حسب این مقام علما نبودند، بلکه اولاد جسمانی خودشان بودند؛ و ارث آنها به حسب مقام جسمانیت ممکن است درهم و دینار باشد.^{٢٨}

سورة مریم

﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا

(مریم، ١٧/١٩)

فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾

کلمه «تمثل» که در این حدیث شریف است^{٢٩}، مثل تمثلی است که در قول خدای تعالی است: «فتمثل لها بشراً سوياً» که حقیقتاً به صورت جسمانیت متمثل می شود، نه آنکه خیال و گمان باشد و مثل خواب باشد. در هر صورت

صرف کردن امثال این آیات و روایات را از ظاهر خود، با آنکه مطابق برهان قوی است که در محل خود مقرر است، به مجرد آنکه به عقل ما درست نمی آید و مطابق با مذهب حکما و فلاسفه است، مستحسن نیست. بهترین امور، تسلیم در محضر قدس کبریای حق و اولیای معصومین است.^{۳۰}

بدان که روح اعظم، که خلقی اعظم از ملائکه الله یعنی در مرتبه اول از ملائکه الله واقع است و اشرف و اعظم از همه است و ملائکه الله مجردة قطان عالم جبروت از مقام خود تجافی نکنند، و از برای آنها نزول و صعود به آن معنی که از برای اجسام است مستحیل است؛ زیرا که مجرد، از لوازم اجسام، مبرری است و منزّه است. پس تنزل آنها، چه در مرتبه قلب یا صدر یا حسّ مشترک ولی، و چه در بقاع ارض و کعبه و حول قبر رسول خدا ﷺ و چه در بیت المعمور باشد، به طریق تمثّل ملکوتی یا ملکی است؛ چنانچه خدای تعالی در باب تنزل «روح الامین» بر حضرت مریم علیها السلام فرماید: «فتمثّل لها بشرا سوياً». چنانچه برای اولیاء و کمل نیز تمثّل ملکوتی و تروح جبروتی ممکن است. پس، ملائکه الله را قوه و قدرت دخول در ملك و ملکوت است به طور تمثّل؛ و کمل اولیاء را قدرت بر دخول در ملکوت و جبروت است به طور تروح و رجوع از ظاهر به باطن. و تصدیق این معنی سهل است برای کسی که حقایق مجردات را، چه مجرد ملکوتی یا جبروتی و چه نفوس ناطقه که نیز از مجردات جبروتیه یا ملکوتیه هستند، فهمیده باشد و مراحل وجود و مظاهر آنها و نسبت ظاهر به باطن و باطن به ظاهر را تصور نموده باشد.

و باید دانست که تمثّل «جبروتیین» و «ملکوتیین» در قلب و صدر و حسّ بشر ممکن نیست مگر پس از خروج او از جلباب بشریت و تناسب او با آن عوالم؛ و الامادامی که نفس مشغول به تدبیرات ملکیه است و از آن عوالم غافل است، ممکن نیست این مشاهدات یا تمثّلات برای او دست دهد.^{۳۱}

در قرآن کریم آیاتی هست که دلالت کند بر آن که اشخاصی که پیغمبر نبودند، ملائکه بلکه جبرئیل را دیدند و با او سخن گفتند. ما نمونه ای از آن را اینجا یاد می کنیم که رسوایی این یاوه گویان روشن شود.

سوره آل عمران (آیه ۴۲) «و انقالت الملائكة يا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین». یعنی چون ملائکه گفتند به مریم که خدا ترا برگزیده و پاکیزه کرده و فضیلت داده بر زن های جهان. پس از آن خدای

تعالی حکایت مریم را نقل می کند از (آیه ۴۲) بسیاری از حالات عیسی مسیح و معجزات او را ملایکه برای مریم نقل می کنند و از غیب به او اخبار می دهند؛ و در سوره مریم (آیه ۱۷) می گوید: «فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً» و قضیه مرآوده ملایکه و جبرئیل با مریم، در بسیاری از آیات قرآن مذکور است و خبرهایی که از غیب به او دادند، خداوند نقل می کند. و در سوره هود (آیه ۷۴) قصه دیدن زن ابراهیم ملایکه را و حرف زدن آنها با او و از غیب به او خبر دادن را ذکر می کند. و در سوره بقره (آیه ۱۰۲) حکایت آمدن دو فرشته که یکی اسمش هاروت و دیگری ماروت بود، به شهر بابل و تعلیم دادن سحر را به مردم ذکر می کند. ۲۲

﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی یَوْمِ وِلْدَتِ وِ یَوْمِ اَمَوْتِ وِ یَوْمِ اَبْعَثَ

(مریم، ۳۳/۱۹)

حیاً﴾

در تشهد، اولاً شهادت به الوهیت و وحدانیت و نفی شریک در آن است، مشفقاً به تحمید و رجوع محامد مطلقاً به ذات مقدس اسم اعظم الله؛ و پس از آن، توجه به مقام عبودیت ولی مطلق محمد ﷺ و مقام رسالت آن سرور است که منطبق با تجلیات ذاتیه و فعلیه در مرات کثرت است؛ و سلام بر آن سرور است؛ پس رجوع سالک است به خود و طلب سلامت است برای خود و بندگان صالح حق، در رجوع از این سفر پر خطر: «وَالسَّلَامُ عَلٰی یَوْمِ وِلْدَتِ وِ یَوْمِ اَمَوْتِ وِ یَوْمِ اَبْعَثَ حِیاً.» و این سلام یوم المبعث و رجوع از موت حقیقی است؛ و پس از آن، توجه به جمیع ملائکه الله و انبیای مرسلین و قوای ملکوتیه که در این سفر همراه او بودند، نماید و سلامت آنها را از حق تعالی تقاضا کند. در این رجوع از سفر روحانی؛ چنانچه در حدیث صلوة معراج اشاره به آن فرموده آنجا که فرماید: ثُمَّ التفتت، فاذا انا بصفوف من الملائكة و النبیین و المرسلین، فقال لی: یا محمد، سلم. فقلت: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وِ رَحْمَةُ اللّٰهِ وِ بَرَکَاتِهِ. فقال: یا محمد، اِنِّی اَنَا السَّلَامُ وِ التَّحِیَّةُ وِ الرَّحْمَةُ وِ الْبَرَکَاتُ اَنْتَ وِ ذَرِیَّتُکَ؛ ثُمَّ اَمَرْنِی رَبِّی الْعَزِیْزُ الْجَبَّارُ اَنْ لَا التَّفْتُ یَسَاراً. ۲۳

و شاید امر حق تعالی و عز و جل، به عدم التفات به یسار اشاره به عدم توجه به جنبه «بیلی الخلقی» و جهات باطله مظلّمه اشیاء باشد؛ و باید سالک توجه تام به جهات یمنای اشیاء که جهات نوریه ربیه است داشته باشد. «و

اشرقت الارض بنور ربها.» (زمر، ۶۹/۳۹)

و حقیقت سلامت در این سفر معراجی، عبارت است از آنکه سالک از قدم نفس و انانیت مبرّی باشد؛ و اگر در این مرحله سلامت شد، در مرحله بعد، که به عنایت حق واقع شود، نیز سلامت خواهد بود. و آن سلامت عبارت است از توجه به یمین و عدم توجه به یسار که اصل احتجاب و اعوجاج است.^{۳۴}

﴿وأنذرهم يوم الحسرة اذ قضی الأمر و هم فی غفلة و

(مریم، ۳۹/۱۹)

هم لایؤمنون﴾

وای به حال ما آن روزی که صور اعمال ما و صحیفه افعال ما را در آن عالم به دست ما دهند و گویند خود حساب خود را بکش؛ ببین آیا چنین اعمالی قابل قبول درگاه است و آیا چنین نمازی با این صورت مشوه ظلمانی مقرب بساط حضرت کبریایی است؟ و آیا با این امانت بزرگ الهی و وصیت انبیا و اوصیا باید این طور سلوک کرد و این طور دست خیانت شیطان رجیم را که عدو الله است، به آن راه داد؟ و آیا نمازی که معراج مؤمن است و قربان متقین است، چرا باید شما را از ساحت مقدس، تبعید و از درگاه قرب الهی دور کند؟ آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجالت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد؛ خجالت و شرمساری که نظیرش را تصور نمی توانیم کرد. حسرت های این عالم هر چه باشد مشوب به هزار طور امیدها است؛ و شرمساری های اینجا سریع الزوال است، به خلاف آنجا که روز به روز حسرت و ندامت است؛ چنانچه حق فرماید: «و انذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر.» امر گذشته را نتوان جبران نمود و عمر تلف شده را نتوان برگرداند. «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله...» (زمر، ۵۶/۳۹)

ای عزیز، امروز روز مهلت و عمل است؛ انبیا آمدند و کتابها آوردند و دعوتها نمودند با این همه تشریفات و این همه تحمل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از سکر طبیعت هشیار کنند و ما را به عالم نور و نشئه بهجت و سرور رسانند و به حیات ابدی و نعمت های سرمدی و لذت های جاویدانی رسانند و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهایی دهند.^{۳۵}

انسان تا در حجاب دنیا است، از آن بدن غیبی و طهارت و قذارت لباس آن و شرطیت طهارت و مانعیت قذارت در آن اطلاعی ندارد؛ روزی که از این حجاب بیرون آمد و سلطنت باطن و یوم الجمع بساط تفرقه ظاهر را در هم پیچید و شمس حقیقت از وراء حجب مظلمه دنیایی طالع گردید و چشم باطن ملکوتی باز و چشم حیوانی ملکی بسته شد، با عین بصیرت دریابد که تا آخر امر، نماز او طهارت نداشته و مبتلای به هزاران موانع بوده که هر يك از آنها برای تبعید از محضر مقدس حق، سببی مستقل بودند. و هزاران افسوس که در آن روز راهی برای جبران و حيله ای برای انسان نیست و فقط چیزی که می ماند حسرتها و ندامتها است، ندامت هایی که آخر ندارد، حسرت هایی که پایانش نیست: «و انذرهم یوم الحسرة انقضی الامر»^{۳۶}

﴿و ان منکم الاّ واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً﴾

(مریم، ۷۱/۱۹)

إدبار عقل که عبارت از توجه به کثرت و عالم طبیعت است محض اطاعت حق و ایتمار به امر إدبار است که از مصدر جلال صادر شده است و از این جهت، این إدبار تصرف در حقیقت عمل نکند و او را در مقام مقدس خود منحط ننماید و موجب احتجاج آن نگردد، چنانچه گویند: صاحب عقل کلی فرماید: ما رایت شیئاً الاّ و رایت الله قبله و معه و بعده. و شاید مقصود از این اقبال در دخول در دنیا و دار طبیعت باشد. قول خدای تعالی می فرماید: «و ان منکم الاّ واردها» زیرا که دار طبیعت صورت جهنم است، چنانچه جهنم باطن دار طبیعت است و از این جهت، صراط که عبورگاه مردم است، به سوی بهشت بر متن جهنم است و شاید آتش محیط به آن باشد یعنی از جوف آتش صراط را کشیده باشند.^{۳۷}

﴿ان الذین آمنوا و عملوا الصّالحات سیجعل لهم

(مریم، ۹۶/۱۹)

الرحمن وداً﴾

لازم است خود را تهذیب کنید که وقتی رییس جامعه یا طایفه ای شدید، آنان را نیز تهذیب نمایید. برای اصلاح و ساختن جامعه قدم بردارید، هدف شما خدمت به اسلام و مسلمین باشد. اگر برای خدا قدم بردارید، خداوند متعال

مقلب القلوب است، دلها را به شما متوجه می سازد: «أَنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًّا.» شما در راه خدا زحمت بکشید، فداکاری کنید، خداوند شما را بی اجر نمی گذارد؛ اگر در این دنیا نشد، در آخرت پاداش خواهد داد. اگر جزا و پاداش شما را در این عالم نداد چه بهتر، دنیا چیزی نیست. این هیاهوها و شخصیتها چند روز دیگر به پایان می رسد، مانند خوابی از جلو چشم انسان می گذرد، لکن اجر اخروی، لایتناهی و تمام نشدنی خواهد بود.^{۳۸}

۱. امام خمینی، شرح حدیث عقل و جهل/ ۱۶.
۲. امام خمینی، صحیفه نور، ۷/ ۲۲۷.
۳. همان، ۸/ ۸.
۴. همان، ۹/ ۱۶۲.
۵. همان، ۱۱/ ۸۱.
۶. همان، ۱۲/ ۱۷۱.
۷. همان، ۲۲۳/ ۲۲۳.
۸. همان، ۱۳/ ۱۳۴.
۹. همان، ۱۴/ ۲۳.
۱۰. همان، ۱۴۰/ ۱۴۰.
۱۱. امام خمینی، جلوه های رحمانی/ ۳۴.
۱۲. صحیفه نور، ۱۹/ ۲۵۰ - ۲۵۱.
۱۳. امام خمینی، شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۲۵۱ - ۲۵۰.
۱۴. همان، ۲۰ - ۲۱.
۱۵. مجلسی، علم الیقین، ۲/ ۸۴۴.
۱۶. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۳۶۲ - ۳۶۳.
۱۷. همان، ۳۱۲/ ۳۱۲.
۱۸. امام خمینی، آداب الصلوة/ ۲ - ۳.
۱۹. همان، ۱۹۶/ ۱۹۶.
۲۰. همان، ۱۹۹/ ۱۹۹.
۲۱. منظور حدیث مورد بحث است، به نقل از: کافی، ۲/ ۳۱۳، ح ۳.
۲۲. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۶۵ - ۶۶.
۲۳. امام خمینی، شرح دعای سحر/ ۳۵ - ۳۶.
۲۴. امام خمینی، مصباح الهدایة/ ۲۶ - ۲۷.
۲۵. همان، مترجم/ ۵۱ - ۵۲.
۲۶. کلینی، کافی، ۲/ ۲۹۳، ح ۹.
۲۷. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۳۰ - ۳۱.
۲۸. همان، ۴۲۰/ ۴۲۰.
۲۹. کلینی، کافی، ۲/ ۱۹۰.
۳۰. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۳۳۹.
۳۱. آداب الصلوة/ ۳۴۲.
۳۲. امام خمینی، کشف الاسرار/ ۱۲۶ - ۱۲۷.
۳۳. علل الشرایع/ ۲۱۲، ب ۱، ح ۱.
۳۴. سر الصلوة/ ۱۰۸ - ۱۰۹.
۳۵. آداب الصلوة/ ۳۴ - ۳۵.
۳۶. همان، ۹۱ - ۹۲.
۳۷. شرح حدیث جهل و عقل/ ۲۶ - ۲۷.
۳۸. امام خمینی، جهاد اکبر/ ۲۵.